

خیانت در شاهنامه

(با نگاهی به دو داستان رستم و شغاد و سیاوش و سودابه)

انسیه معماریان

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

فردوسی، بزرگ ترین حماسه سرای ایران و شاهنامه، ارزش مندترین اثر حماسی در ادب فارسی است که می توان از چشم اندازهای گوناگون به آن نگریست. داستان ها در شاهنامه، نقشی مهم و سازنده بر عهده دارند و از زاویه های مختلف قابل تحلیل و بررسی هستند. همچنین در این اثر جاودان و ارزش مند، صفات اخلاقی پسندیده و مذموم بسیاری وجود دارد که می توان در رابطه با هر یک از آن ها، مقالات متعددی را به رشتہ ای تحریر در آورد و کتاب های ماندگاری را تألیف کرد.

با توجه به این امر مهم، در این مقاله سعی شده است تا مبحث «خیانت» که به عنوان یکی از صفات ناپسند اخلاقی در متون دینی ما مطرح شده است، در دو داستان شاهنامه مورد بررسی قرار گیرد.

نگارنده در این مقاله می کوشد با واکاوی داستان های رستم و شغاد و سیاوش و سودابه، عنصر خیانت و دلایل بروز آن را تبیین نماید و در عین حال تأثیر این صفت ناپسند اخلاقی را بر جامعه و قهرمانان داستان های مذکور بررسی کند. کلید واژگان: شاهنامه، خیانت، حسادت، سودابه، شغاد.

د. آمد

خیانت در شاهنامه، عنوان مقاله‌ی حاضر است و مباحثی چون تقابل‌های رزمی و دوجنسی در شاهنامه، خیانت و بررسی دو داستان رستم و شگاد و سیاوش و سودابه از این منظر خاص، سرفصل‌های عمده‌ی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

خیانت، به عنوان یکی از صفات ناپسند اخلاقی به شمار می رود که در تمامی متون مذهبی و دینی ما مورد نکوهش قرار گرفته و فردوسی نیز در شاهنامه با آوردن داستان هایی که خیانت، یکی از مفاهیم پر رنگ موجود در آن ها می باشد، به ارائه‌ی تصویری منحوس و زشت از این صفت مذموم اخلاقی پرداخته و در پی آن است که نسل های آینده را از تبعات شوم این صفت زشت آگاه نماید.

با توجه به این که نگریستن به آثار ادبی گذشته، راهی برای کم کردن فاصله با چنین آثار گران بهایی است تا ارزش و راز ماندگاری آن ها بیش از پیش آشکار گردد و نیز با عنایت به عدم توجه به مفاهیم کلیدی و مهمی چون خیانت در آثار ادبی فارسی و به ویژه داستان های شاهنامه به صورت گستردگی و روش مند، بر آن شدم تا در حد بضاعت این مقاله، راه واره ای هرچند کوتاه را برای ادامه ای تحقیقات در این باره هموار سازم.

البته نظر به این که در این مقاله تنها دو داستان اصلی شاهنامه با درون مایه‌ی خیانت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است، می‌توان این مقوله را در داستان‌ها و شخصیت‌های دیگر این اثر جاویدان نیز بررسی کرد.

همچنین با توجه به این که در رابطه با جایگاه اخلاقیات در شاهنامه بحث شده است، می‌توان علاوه بر خیانت، دیگر آموزه‌های اخلاقی چون وطن دوستی در شاهنامه، شهامت، عشق و... را نیز مورد بررسی و واکاوی قرار داد.

لازم به ذکر است که برای ارجاع ایيات فردوسی در این مقاله از شاهنامه‌ی چاپ

مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان استفاده شده است و منابع دیگر مرتبط با مقاله حاضر نیز، مورد مطالعه قرار گرفته اند.

شاہنامه

«شاہنامه سرود مهر ایران و داستان پر فراز و نشیب زندگی ایرانی است، با همهی خوبی‌ها، بدی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و دگرگونی‌هایش و فردوسی آزاده‌ای است که روایت صادقانه‌ی این داستان پر ماجرا را بر عهده گرفته است.» (rstgkar فسایی، ۱۳۸۴: ۱۴)

شاہنامه‌ی فردوسی هم از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت، بزرگ‌ترین اثر ادبیات و نظم فارسی به شمار می‌رود. به جرأت می‌توان شاهنامه را سرچشم و منبع لایزال میراث مشترک ایرانیان دانست و در آن که به حقیقت شاه نامه‌ها است، استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا واپسین فرمانروایان ساسانی به وضوح تماشا کرد.

بی‌هیچ گمانی فردوسی در احیای زبان فارسی که از ارکان هویت ملی شمرده می‌شود، نقش بی‌چون و چرایی داشته و محتوای شاهنامه دارای ویژگی‌هایی است که سبب شده هویت ملی تا امروز استمرار یابد. یکپارچگی سیاسی، یکپارچگی جغرافیایی و به ویژه یکپارچگی روایات، برخی از ویژگی‌های این کتاب ارج مند به شمار می‌رود.

شاہنامه هر چند سروده‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی است، مردی که در قرن چهارم هجری در توس می‌زیست، اما می‌توان گفت این شاهکار، فراهم آورده‌ی نسل‌هایی است که در طول قرن‌ها، داستان‌ها و افسانه‌هایش را در هم بافته و خمیرمایه‌ی معنایی آن را ورز داده‌اند. بخش‌هایی از اساطیر و یا تاریخ در این حماسه، پیش از آن که

به دست فردوسی بررسد، شکل تازه و درنتیجه معنای دیگری یافته بود. سپس میراث تاریخی این فرهنگ کهن قومی، نصیب شاعری بزرگ شد که توانست آن را به نیکو ترین صورتی زنده کند. این اثر که بدین گونه سیری تاریخی داشته است، هنوز از رفتار بازنماینده و اینک صدها سال است که این فرزند فردوسی در دیده‌ی نسل‌های نو رسیده، هر بار جلوه‌ای دیگر می‌یابد.

شاهنامه نه فقط بزرگ ترین و پر مایه ترین مجموعه‌ی شعر است که از عهد سامانی و غزنوی به یادگار مانده، بلکه مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی و بارزترین مظهر شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران قدیم و خزانه‌ی لغت و گنجینه‌ی ادبیات فارسی نیز محسوب می‌شود، چنان‌که خود فردوسی نیز در این باره می‌گوید:

«از آن پس نمیرم که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام
هر آن کس که دارد هش و رای و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۹، ۳۸۲، ۸۶۴ و ۸۶۵)

شاهنامه روایت نبرد خوبی و بدی است و پهلوانان، جنگ جویان این نبرد دائمی در هستی اند.

تقابلهای دو به دو در شاهنامه

«از طلوع سام در شاهنامه در زمان فریدون تا غروب رستم در دوره گشتابس، اصلی ترین جدال های شاهنامه یعنی جدال انسان با انسان اتفاق می افتد. این جدال ها اغلب جنبه ی جسمانی دارند و گاه به جدال های ذهنی و اخلاقی در انسان نیز کشیده می شوند. از این جمله جدال ها می توان به جدال کاوه و ضحاک، افراسیاب و نوذر، ضحاک و فریدون، سیاوش و سودابه، رستم و سهراب، سیاوش و گرسیوز، اغیریث و افراسیاب، فرود و ریونیز، فرود و زراس، فرود و طوس، بیژن و هومان،

بیژن و نستیهن، پیران و گیو، لهاک و گیو، فرشید ورد و گیو، پیران و گودرز، گیو و گروی، فریبرز کاووس و کلباد ویسه، رهام گودرز و بارمان، گرازه و سیامک، گرگین و اندریمان، فروهل و روین، هجیر و سپهرم، برنه و کهرم، گستهم و لهاک و رستم و شغاد اشاره کرد.» (حنیف، ۱۳۸۳: ۵۸)

همان طور که می بینیم، اکثر تقابل های دو به دو در شاهنامه از جنس تقابل های رزمی و مردانه هستند. اما با کمی دقیق در داستان های شاهنامه، به تقابل های دو جنسی نیز بر می خوریم که در این نوع تقابل ها، گسترده‌گی موضوعی وجود دارد. به عنوان مثال تقابل سهراب و گرد آفرید، تقابل رستم و تهمینه و نیز تقابل سودابه و سیاوش از نمونه تقابل های دو جنسی شاهنامه هستند که هر کدام با موضوعی جداگانه پدید آمده اند. به عنوان مثال تقابل سهراب و گرد آفرید، یک تقابل رزمی است، تقابل رستم و تهمینه یک تقابل عاشقانه محسوب می شود و در تقابل دو جنسی داستان سودابه و سیاوش، عشق و خیانت به چشم می خورد.

قابل سودابه و سیاوش

سیاوش، حاصل ازدواج زنی از سلاله‌ی گرسیوز با کی کاووس است. کی کاووس، سیاوش را به رستم می سپارد تا رستم در زابلستان به وی آئین سپاه راندن و کشورداری بیاموزد. هنگامی که سیاوش از زابلستان به کاخ پدر بازمی گردد، سودابه، دختر شاه هاماوران و همسر دیگر کی کاووس، شیفتہ‌ی سیاوش می شود و به طور پنهانی بیکی به سوی سیاوش می فرستد و او را به شبستان شاهی فرا می خواند، اما سیاوش نمی پذیرد. روز دیگر، سودابه نزد شاه می رود و از وی می خواهد که سیاوش را به شبستان بفرستد تا او از میان دختران، همسری برای خود برگزیند و این بار سیاوش، به ناچار به شبستان می رود.

بار سوم، سودابه، سیاوش را به نزد خویش فرا می‌خواند اما سیاوش بر می‌آشوبد و سودابه، کاووس را باخبر کرده و سیاوش را متهم می‌کند:

همی خون چکاند بدین چهر من ببخشای روز جوانی مرا بیارایمت یاره و تاج و گاه نیاید دلت سوی پیمان من شود تیره بر روی تو چشم شاه که از بهر دل سر دهم من به باد ز مردی و دانش جدایی کنم سزد کز تو ناید بدین سان گناه	«کنون هفت سال است تا مهر من یکی شاد کن در نهانی مرا فزون زان که دادت جهاندار شاه و گر سر بپیچی ز فرمان من کنم بر تو بر پادشاهی تباه سیاوش بدو گفت هرگز مباد چنین با پدر بسی و فایی کنم تو بانوی شاهی و خورشید گاه
--	--

(همان: ج ۲۵، ۳ ۳۲۳ تا ۳۲۹)

کاووس در آزمایشی که انجام می‌دهد، به این نتیجه می‌رسد که سودابه به ناراستی سخن گفته است و پرسش بی‌گناه است. بنابراین به سخن موبدان، آتشی برپا می‌کند (وَرِ گرم) تا گناه کار را از بی‌گناه جدا سازد. سیاوش این آزمایش را می‌پذیرد و با اسب شترنگ خویش که بهزاد نام دارد، وارد آتش شده و از آن سالم بیرون می‌آید و با وساطت خویش نزد شاه، مانع از کشته شدن سودابه می‌شود:

ز دار اندر آویز و برتاب روی شبستان همه بانگ برداشتند نهان داشت رنگ رخش زرد شد که دل را بدین کار رنجه مدار پذیرد مگر پند و آید به راه	«به دژخیم فرمود کاین را به کوی چو سودابه را روی برگاشتند دل شاه کاووس پردرد شد سیاوش چنین گفت با شهریار به من بخش سودابه را زین گناه
--	--

(همان: ج ۳۸، ۳ ۵۴۵ تا ۵۴۹)

در این داستان، عشق سودابه به سیاوش باعث می شود تا او به همسر خود خیانت کند و به این ترتیب یک تقابل دوجنسی با موضوع خیانت شکل می گیرد. اما در تعدادی از تقابل های مردانه‌ی شاهنامه نیز بحث خیانت کاملاً مشهود است. در این داستان‌ها خیانت می تواند باعث کینه توژی و یا حتی حسرت شود. از این دست می توان به داستان‌هایی چون رستم و شغاد، رستم و اسفندیار و رستم و سهراب اشاره کرد.

تقابل رستم و شغاد

در داستان رستم و شغاد که یکی از تقابل‌های مردانه‌ی شاهنامه محسوب می شود، به جز رزم، نمونه‌ای از حسادت ورزی و خیانت دیده می شود که در تمام متون دینی اعم از زردهشتی، مسیحی و اسلامی در شماره‌خلقیات ناپسند قرار گرفته اند. شغاد، نابرادری رستم که در پی کشتن او است، به نیرنگ متول می شود و در نخچیرگاهی در کابل چاه‌های زیادی را بر سر راه رستم حفر می کند و سر آن‌ها را با شاخ و برگ درختان می پوشاند. آن گاه با توصل به نیرنگی دیگر به زابلستان می رود و از ستم شاه کابل که پدرزن او است، سخن می راند. رستم سراپا خشم، به کین خواهی برادر به سوی کابل می آید اما شاه کابل طبق نقشه قبلی با تقاضای بخشش، از رستم دعوت می کند که مدتی بیشتر نزد آن‌ها بماند و به نخچیر مشغول باشد. رستم نیز می پذیرد و در نهایت به همراه رخش در چاه نابرادری فرو می افتد و به این ترتیب زندگی بزرگ ترین پهلوان شاهنامه پایان می پذیرد.

«حسادت، منشأ بسیاری از اشتباه کاری‌ها و نامردی‌ها است و جای شگفتی نیست که این خوی رشت و اهریمنی، شغاد نابرادر را نیز به نابودی جهان پهلوان و داشته است.» (نگهبان، ۱۳۸۱: ۱۸)

در واقع «مرگ رستم در نتیجه‌ی بد اندیشه و بدگوهری شغاد و حسادت درونی اش نسبت به وی اتفاق می‌افتد و رستم قربانی دسیسه و خیانت برادر ناتنی خود می‌شود که نماد نیرنگ و فریب کاری است و چهره‌ای منفوردارد.» (همان: ۶۳)

البته در پایان این داستان، رستم نیز به نیرنگ دست می‌یازد و در آخرین لحظات زندگی خویش، هنگامی که به نا جوانمردی شغاد پی می‌برد، از او می‌خواهد که تیر و کمانی در اختیار او قرار دهد تا از هجوم حیوانات در امان باشد و زمانی که شغاد تیر و کمان را به او می‌دهد، آن گاه رستم، قاتل خود را با تیر به درخت می‌دوzd و پیش از مرگ، کین خود را از نابرادری می‌ستاند:

«شغاد آمد آن چرخ را بر کشید
به زه کرد و یک بارش اندر کشید
بخندید و پیش تهمتن نهاد
به مرگ برادر همی بود شاد»
(فردوسي، ج ۶، ۱۹۹، ۳۳۳ و ۲۰۰)

خیانت

«خیانت و نقض عهد، امری غیر اخلاقی است که فرد تنها به این دلیل که حاضر نشده شرایط خروج از عهد را بر خود تحمیل کند، حق دیگری را پایمال می‌نماید و هیچ توجیه اخلاقی ندارد، چون فرد می‌توانسته بدون نقض عهد، بادادن خسارته از عهد خارج شود.» (متقی، ۱۳۸۸: ۱۰)

اساساً هم در اخلاق اسلامی و هم در اخلاق غربی بر تعهد و عدم نقض عهد(خیانت) تأکید بسیاری شده است. در متون اسلامی به طور مکرر به آیات و روایاتی بر می‌خوریم که نقض عهد و خیانت را گناهی بزرگ شمرده و افراد را به دوری از آن توصیه کرده اند.

خداآوند متعال در سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «کسی که به عهدهش وفا کند و

خود را از شکستن پیمان و خیانت نگه داشته، در دین تقوا داشته باشد، جز این نیست که خداوند صاحبان تقوا را دوست می‌دارد.» (قرآن مجید، آل عمران: ۷۶) امام علی(ع) نیز در این باره می‌فرماید: «پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می‌فرماید خشم خدا بزرگ است در این که می‌گویید آن چه را که به جا نمی‌آورید.» (دین پرور، ۱۳۷۹: ۴۵)

هم چنین در اخلاقی کانتی، خیانت و نقض عهد به عنوان امری غیر اخلاقی معرفی شده است که به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

در اسطوره‌های یونانی، خیانت به عنوان یکی از اصلی ترین و ریشه‌ای ترین موضوعات برای آفرینش اساطیر به شمار می‌رود.

«هراء، خدا بانوی زناشویی، وفادار به عهد و پیمان و همسراست که جذابیت او، زئوس را که خدای کبیر است، به سمتاو متوجه می‌سازد. سرانجام زئوس با هرا ازدواج می‌کند اما پس از یک ماه عسل ۳۰۰ ساله، زئوس دوباره به زندگی بوالهوسانه ای که قبل از ازدواج با هرا داشت، بازمی‌گردد. او بارها به هرا خیانت می‌کند و باعث شعله ور شدن آتش حسادت و کینه در او می‌شود. اما خشم هرا متوجه شوهر خیانت کار خود نیست، بلکه زن رقیب (که در اکثر مواقع قربانی تجاوزها و اغواگری‌های زئوس شده بود) یا فرزندان دیگر زئوس و اطرافیان بی‌گناه او را هدف انتقام خود قرار می‌دهد.» (بولن، ۱۳۷۳: ۱۸۵)

یا «در تراژدی او دیپ شاه، او دیپ، ندانسته پدرش لائیوس را که فرمانروای سرزمین‌های تب و ژوکاستا است، می‌کشد و با به دست آوردن تاج و تخت او، صاحب ملکه شده و با او که در واقع مادرش است، ازدواج می‌کند و زمانی که حقیقت روشن می‌شود، ملکه خود را حلق آویز می‌کند و او دیپ هم از شدت خشم

۱ - همه‌ی آیات، ترجمه‌ی استاد مهدی محبی الدین الهی قمشه‌ای می‌باشد.

و شرم، چشمان خود را از حدقه در می آورد.» (همان: ۲۰۲)

بررسی دو نمونه از خیانت در شاهنامه

پس از توضیح و بررسی اجمالی دو نمونه از تقابل های دو جنسی و تقابل های مردانه در شاهنامه و نیز پس از تحلیل بحث خیانت، اینک به بررسی دو خیانت کلیدی و بنیادی شاهنامه می پردازیم.

در این بخش، یک خیانت از جنس اول (رسنم و شگاد) و یک خیانت از جنس دوم (سودابه و سیاوش) به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

جنس اول؛ رستم و شگاد

همان طور که پیش از این اشاره شد، در داستان رستم و شغاد، یک نوع تقابل مردانه دیده می شود که علاوه بر رزم، مسائلی چون حسادت، خیانت و حتی تقدیر در شکل گیری آن نقشی اساسی دارد.

داستان رستم و شگاد مانند بسیاری از داستان‌های شاهنامه، دارای محتوایی غنی و سرشار از هیجان و تحرک است و نیز اهمیت خاصی از جهت پایان غم انگیزش دارد، که در واقع پایان حیات رستم و اختتام پهلوانی‌های شاهنامه است و پایان حیات رستم برابر است با به سوگ نشستن آرزوهای یک ملت...

رستم

«رسنم، مردانه ترین رزم آور حمامه های ملی ایران است. او جهان پهلوانی یگانه و بی همتا است که بی بدیل از زهدان تاریخ و اسطوره زاده شده است. مردی است پیزدان شناس، زیرک و هنرمند، با تدبیر و دوراندیش، عاشق ایمان و ایران خویش، در

دوستی استوار است و در وفاداری، پایدار. عمری طولانی دارد که گویی به درازنای آرزوهای ملتی می‌ماند که خود را در او خلاصه می‌کند.» (rstگار فسایی، ۱۳۶۹:

(۳۴)

رستم اسطوره‌ای است که هر ایرانی را در لحظه‌های ناامیدی به وجود یک ناجی معتقد و امیدوار می‌سازد.

«زندگی پر فراز و نشیب رستم، نمایشی از زندگی قوم ایرانی در طول زمان است. او در طول سال‌ها پیکار بی امان خویش، رنج‌ها برده و با پیل و شیر و اژدها و نیز دشمنان هول انگیز و مخالفت آفرین جنگیده است و یک دم آرام نیافته تا افتخار و سربلندی ایران را نگهبان باشد و آرامش و آسایش را به همگان ببخشاید. بدین ترتیب رشته‌ی حیات و آرزوهای ایرانیان به جان این پهلوان بسته است و طبیعی است که مرگ رستم، نقطه‌ی اوج ناامیدی‌ها باشد و سقوط او در چاهی شوم که برای به دام انداختن او، حریصانه دهان گشوده است، پایان راهی است که هیچ کس یارای باز از سر گرفتن و درنوردیدن و ادامه‌ی آن را ندارد.» (همان: ۴۵)

مهدی اخوان ثالث در شعر «خوان هشتم»، به کشته شدن رستم به دست نابرادری خود، شغاد اشاره می‌کند و جریان مرگ رستم را خوان هشتم می‌نامد. زیرا جهان پهلوان، پیش از این در هفت خوان مهیب و طاقت فرسا، همه‌ی دیوها و دشمنان را به هلاکت رسانده و اینک در آخرین خوان زندگی خویش، گرفتار نیرنگ و تزویر شده است:

«پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه‌ی دام و دهان خوان هشتم بود

و می‌اندیشید

که نبایستی بگوید هیچ

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر.

چشم را باید ببند، تا نبینید هیچ...» (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۶۸)

شغاد

«شغاد، این نابرادر بد نهاد و دیوسیرت که ستارگان نیز پیش از این بر شومی و نحوست او گواهی داده بودند، با بهانه‌ای پست و حقیر و با کینه توژی و حсадتی که در وجود خود نسبت به رستم دارد، جهان پهلوان را می‌کشد و به این ترتیب خبث درونی اش را بر ملا می‌سازد، شومی و خباثتی که به گفته‌ی پیش گویان، با وی زاده شده است» (پژوهشکی، ۱۳۸۲: ۵۸):

«گرفتیم و جستیم راز سپهر

(فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۶، ۴۰)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه‌ها و نفرت‌ها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش

جنگ‌ها از آن زبانه می‌کشد و همه چیز را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند. مهم‌ترین عامل کینه توژی و عداوت، جهل و بدینی است بل که خود بینی و خود برتر بینی می‌باشد. انسان‌های کینه توز، طبعی پست و فرومایه دارند و چون از دشمن خود انتقام می‌کشند، حالت سرمستی و غرور می‌یابند و دل‌های آدمیان پست و مغورو، نور الهی را بر نمی‌تابد. از این رو، خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «مؤمنان از خدا می‌خواهند که دل‌هایشان را از کینه‌ی دیگران پاک سازد». (قرآن مجید، حشر: ۱۰) بنابراین «کینه توژی، همان گونه که مانع از حرکت دل به سوی کمال می‌شود، از خردورزی و عقلانیت انسان نیز جلوگیری می‌کند». (جوهری، ۱۳۸۹: ۲۶) از لحاظ علم روان‌شناسی نیز «کینه توژی یک مجموعه‌ی هیجانی است که

بخشی از آن مجموعه، قاعده‌تاً خصیصه‌ی خشم و خصومت می‌باشد. خصیصه‌ی خشم، یک خصیصه‌ی بین موقعیتی (Cross-Situational) است. خصومت یک دید منفی کلی به دیگران، جهان و آینده است.

پیش از این، ورتینگتون (۱۹۹۸) این فرضیه را مطرح کرد که سازوکار اصلی کینه توزی، شرطی سازی ترس است. با این وجود اخیراً او از این دیدگاه حمایت کرده است که خشم یا ترس (یا هر دو) می‌توانند موجب افزایش کینه توزی شوند که از طریق نشخوار ذهنی به بار می‌نشینند.» (زارع، ۱۳۸۷: ۲۵ دی)

با توجه به این نظریه‌ی ورتینگتون، می‌توان گفت شغاد به دلیل خشم و ترسی که از رستم داشت، او را به ورطه‌ی مرگ کشانید. خشم او از باج گرفتن رستم از پادشاه کابل که پدر زن شغاد بود و ترس او از قدرت مندی رستم و این که روزی با او سر ناسازگاری بگذارد، باعث شد که نقشه‌ی قتل رستم را طرح ریزی کند. همچنین ترس او از این که در کشتن رستم موفق نشود و رستم با آگاهی از نقشه‌ی او، خود وی را به قتل برساند، موجب شد تا برای کشتن رستم چاه‌های هولناک مرگ را مهیا سازد و او را به طرز ناجوانمردانه ای به قتل برساند.

بررسی داستان رستم و شغاد

«اصولاً مرگ پهلوان محبوب ملت را پذیرفت، درد انگیزترین لحظه‌های بی‌پناهی و بی‌پشتونگی است، زیرا هنگامی که چنین پهلوانی می‌میرد، فصلی از تاریخ به پایان می‌رسد و فصلی دیگر آغاز می‌شود که برای مردم سرشار از نگرانی و اضطراب و تردید است.» (آریا، ۱۳۷۲: ۶۳)

«اما نحوه‌ی مرگ را نیز نباید از نظر دور داشت. مرگ پهلوان اگر به صورت

۱۷۶

طبعی اتفاق بیفتند، بازگو کننده‌ی این نکته است که نظم موجود ادامه یافته، اما یکی از پشتونه‌های خود را ازدست داده است. بنابراین فضای حماسی افتخارات دگرگون نشده و افرادی دیگر راه پهلوانی را ادامه می‌دهند. اما مرگی که در نبرد و در گرماگرم هیجانات و التهابات آن، گریبان پهلوان محظوظ ملتی را می‌گیرد و به عبارت دیگر پهلوان کشته می‌شود، از نوعی دیگر است و این دیگر آن مرگی نیست که نظم را دگرگون نکند و روای زندگی عادی را دچار وقفه و سکون و احياناً انحطاط و تزلزل نسازد، مرگی است در اوج، اما مایه‌های سقوط در ژرفای چاه را نیز با خود دارد و بیم استیلای بیگانه و خوف از دست رفتن همه چیز را با خویشتن می‌آورد.» (همان: ۶۴)

«شاید نماد «چاه» در داستان رستم، شب نا امیدی و سکوت و وحشت است، گویی پهلوان که در لحظه لحظه‌ی حیاتش، آرزویی را برآورده می‌ساخت و رویایی را تحقق می‌بخشید، با چنین مرگی آغازگر لحظه‌هایی است که از دست رفتن و از دست دادن‌ها را در خود می‌پروراند.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۴: ۱۷۰)

مرگ رستم می‌تواند دلایل نهفته‌ی بسیاری داشته باشد که در ادامه به دو مورد از این دلایل اشاره می‌کنیم:

۱ - کینه توزی

«اگر مایه‌ی اصلی داستان‌های بزمی، مهر است، جوهر واقعی داستان‌های رزمی، بی گمان کین خواهد بود. بنابراین اگر بگوییم کین، درون مایه‌ی مستمر و مستدام شاهنامه است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم، چراکه جنگ، مایه‌ی اصلی داستان‌های این شاهکار ادب فارسی است و کین توختن، انگیزه‌ی هر جنگ و کارزاری به شمار می‌رود.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۱۶۸)

فردوسی، کینه توزی را نتیجه‌ی حررص و آز آدمی می‌داند که آن هم ثمره‌ی

رشک و حسد در وجود انسان است. چرا که فرد حسود برای رسیدن به آرزوهای خویش، طمع می‌ورزد و در این راه از هیچ کاری ابایی ندارد.

در داستان رستم و شغاد نیز خودخواهی، حسادت، بدینبینی، خدعاوه و نیرنگ، کینه توژی، انتقام جویی و برادر کشی، ویژگی‌هایی هستند که در شخصیت شغاد به طور کامل مشاهده می‌شوند و در نهایت نیز همین ویژگی‌ها، موجبات کشته شدن رستم را فراهم می‌آورند.

«شغاد از جمله شخصیت‌هایی است که با اندیشه‌ای زشت و منفور، از یک سو وجود دیگرانی چون رستم را مانع بقای خود می‌بینند و از سوی دیگر نابودی و هلاکت هم نوع را شرط لازم برای ادامه‌ی حیات خویش می‌دانند و با چنین پندار باطلی مانند درندگان می‌کشند تا کشته نشوند، تا باز هم بمانند و چاه بکنند و انتقام جویی کنند.» (پزشکی، ۱۳۸۲: ۵۸)

این همان ماجرایی است که به تکرار در عرصه‌ی تاریخ بشر عینیت می‌یابد و نمود و واقعیت می‌گیرد.

۲ - تقدير

اگر هنگام خواندن داستان رستم و شغاد، ذهن ما تسلط تقدير را باور نکند، هیچ یک از ترفندهای فردوسی را در واقع نماساختن داستان، کارساز نخواهیم یافت. همان طور که پیش از این اشاره شد، از بدرو تولد شغاد، ستاره شناسان و پیش گویان شومی و خباثت وی را پیش بینی کرده بودند و قاعده‌تاً این موضوع را به مرور زمان به خود وی نیز القا کرده‌اند. پس خودش نیز بر این باور است که سپهر با وی مهری ندارد و تباہی نسل و خاندان سام نیم را بر دست او محروم گردانیده است. از این رو هر چه می‌کند، از تأثیر انجم است و او مهره‌ای بیش نیست:

«چو این خوب چهره به مردی رسید به گاه دلیری و گردنی رسید

کند تخمه سام نیرم تباه شکست اندر آرد به این دستگاه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۲۴، ۴۱ و ۴۲)

در آن جایی که رستم سوار بر رخش با همراهان خود به شکارگاه یا در اصل قتلگاه می‌رود، به رغم بی‌تابی‌های رخش که از بوی خاک نمناک مضطرب و ترسان شده است، کوچک‌ترین احتمال توطئه و خطری را نمی‌دهد و حتی چنین فکری هم به ذهنش خطرور نمی‌کند و در واقع بی‌صبرانه به استقبال مرگ می‌شتابد.

تقدیر و سرنوشت، ارتباط تنگاتنگی با بحث قدیمی «جب و اختیار» دارد که به شکل‌های گوناگون و از سوی شخصیت‌ها و جریان‌های مختلف فکری، در دوره‌ها و زمان‌های متفاوت در جریان بوده است.

به هر روی می‌توان گفت که برخی از انسان‌ها، وارسته و روشن ضمیربوده و بر اسرار و مکنونات عالم واقف و از پیش آمدۀای مقدر، مطلع می‌باشند. اما شرح صدری که در واقع افاضه‌ی فیض الهی بر آنان است، مانع از افشاء اسرار می‌گردد و آن‌ها خود را مانند دیگران نا‌آگاه جلوه می‌دهند و در میان خلق گمنام و پنهان هستند. رستم نیز با توجه به ویژگی‌های اخلاقی که در شاهنامه برای او ذکر شده است، می‌تواند یکی از این انسان‌های وارسته باشد که از زمان مرگ خود آگاه است و بنا برگفته‌ی مهدی اخوان ثالث در شعر

«خوان هشتم»، «رستم اگر می‌خواست»، می‌توانست از چاه خارج شود و خودش را از مرگ نجات دهد اما بر فرمان تقدیر و قضا و قدر الهی سر تسليم فرود می‌آورد و از طرفی نیز پلیدی و پستی و نفرت انگیزی اهل دنیا، او را به ماندن در چاه مرگ و جان دادن در کنار یگانه یاور خویش (رخش) ترغیب می‌کند.» (رحمی نژاد، ۱۳۸۱: ۵۵)

«قصه می‌گوید

این برایش سخت آسان بود و ساده بود
 هم چنان که می توانست او، اگر می خواست
 کان کمند شصت خم خویش بگشاید
 و بینازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی
 و فراز آید
 ور پرسی راست، گویم راست
 قصه بی شک راست می گوید.
 می توانست او، اگر می خواست.

لیک...» (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۷۰)

نمونه‌ی دیگری از محتوم بودن قضا و قدر الهی و حضور روشن تقدیر در داستان رستم و شغاد، هنگامی است که شغاد، کمان را زه می کند و آن را به همراه دو تیر کنار دست رستم قرار می دهد.

در واقع این تقدیر است که خرد او را زایل کرده و از کار انداخته است تا آن چیزی که از پیش مقدر شده، انجام گیرد:

چنان خسته از تیر بگشاد شست	«چو رستم چنان دید، بفراخت دست
به هنگام رفتن دلش بر فروخت	درخت و برادر به هم بر بد و خست
تهمنت بر او درد کوتاه کرد	شغاد از پس زخم او آه کرد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۳۳، ۲۰۵ تا ۲۰۷)

به این ترتیب، شاید بتوان گفت بحث خیانت در شاهنامه با به میان آمدن بحث تقدیر و اعتقاد به وجود آن، تبرئه می شود و این نیز تقدیر آدمی است که فرمان سرنوشت را آزادانه گردن گذارد.

جنس دوم؛ سیاوش و سودابه

از نظر علم روان شناسی، «خیانت»، برقراری ارتباط با فردی از جنس مخالف و خارج از چارچوب خانواده است.» (کاوه، ۱۳۸۶: ۱۱)

از این تعریف روان شناسانه بر می‌آید که امروزه واژه‌ی «خیانت» در بیشتر موارد، خیانت زن به مرد و خیانت مرد به زن را که روز به روز در حال شیوع در جوامع است، به اذهان مردم متبار می‌سازد. چنان‌که کتاب‌ها و مقالات بسیار زیادی در این رابطه به رشته تحریر در آمده و علم روان شناسی به کند و کاو در علل به وجود آمدن این معضل خانوادگی و اجتماعی و نیز فعالیت‌های قابل اجرا در جهت پیش‌گیری از این مسئله پرداخته است.

فردوسی در داستان سودابه و سیاوش، یک مثلث عشقی ایجاد کرده است که در سه گوشه‌ی آن، سیاوش، سودابه و کی کاوس قرار دارند.

سیاوش

سیاوش در شاهنامه نماد پاکی و پاکبازی است. نام سیاوش در اوستا دارای دو جزء است: «سیاوه» به معنای سیاه و «ارشن» به معنای مرد، قهرمان و خرس. دکتر مهرداد بهار معتقد است: «نام سیاوش به معنای (خدای شهید شونده‌ی نباتی) است و نمود آن در جامعه به شکل مراسم حاجی فیروز می‌باشد که در عید نوروز ظاهر می‌شود و سیاه کردن صورت حاجی فیروز، بازمانده‌ی آیین بازگشت این خدای شهید شونده‌ی نباتی است که از زیر زمین به روی زمین می‌آید و چون از جهان مردگان بر می‌گردد، سیاه چهره می‌باشد.» (بهار، ۱۳۷۶: ۲۱۳)

بنابراین قداست سیاوش از همان آغاز و به همراه نام وی نمودی ویژه دارد. گویی نام او، خود بیان کننده‌ی تمام خصلت‌ها و ارج و ارزش‌های او نزد قوم ایرانی است.

«تواضع و فروتنی، یکی از ویژگی هایی است که بر تمامی زندگی سیاوش سایه افکنده است و اوج شخصیت او در برخوردش با سودابه پدیدار می شود و آن، زمانی است که به خواهش سودابه تن در نمی دهد و پیمان پدر و فرزندی را نیکو به جای می آورد. البته جای شگفتی نیست، زیرا گویی سیاوش از گونه ای دیگر است» (نوروزی، ۱۳۸۹: ۹۷)، چنان که خود نیز به این امر اعتراف می کند:

«مرا آفریننده از فر خویش

(فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۳، ۲۹۸)

«سیاوش ارجمندترین پهلوان شاهنامه می باشد و فردوسی او را هم سنگ قهرمانان مطلوبی چون رستم، اسفندیار، سهراب و ایرج می داند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۷۳)

چنان که رسم در اولین دیدارش با اسفندیار، او را به سیاوش همانند می کند:

«نمانی همی جز سیاوخش را
مر آن تاج دار جهان بخش را»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۲۴۶، ۴۷۴)

«بیش ترین نمود جوانمردی و درست کار بودن سیاوش، زمانی است که کاووس فرمان قتل گروگان های تورانی را صادر می کند، اما سیاوش از اجرای این فرمان سر باز می زند و به کاووس می گوید که از فرزند، پیمان شکستن نخواهد که گناهی است بزرگ و نه در خور فر شاهی.

در واقع کاووس و سودابه، هر دو از سیاوش یک چیز می خواهند: «پیمان شکنی»، یکی با افراسیاب و یکی با کاووس! و پاسخ سیاوش را می دانیم، پیمان داری و وفای او عام و همه گیر است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۵۲)

سو دا یہ

«فردوسي در مقدمه‌ی داستان سیاوش، از قهرمان اصلی داستان یعنی سودابه خبر می‌دهد و یاد آور می‌شود که این زن

کارشنی به رسوایی کشید.» (سر امی، ۱۳۸۸: ۱۲۴) به اندیشه‌ی ناخوش خویش دل بسته بود، عیب کار خود را نمی‌دید و سرانجام

«از آن جا که در داستان سیاوش، ریشه های پدرسالاری نمود بیشتری دارد، شخصیت سودابه جلوه‌ی بیشتری می‌یابد. زیرا رفتار وی از دوران مادرسالاری اقوام سر زمین یدری اش، متأثر است.» (حریری، ۱۳۷۹: ۶۱)

سودابه زنی است که جرأت سخن گفتن از خواسته های خود را دارد و نمونه ای کامل یک زن جسور است. او به سیاوش عشق می ورزد و از هر دری وارد می شود تا دل سیاوش را نرم کرده و او را به دست آورد. اما در نهایت به دلیل این که سودابه به خواسته ای خود نمی رسد، به نیرنگ دست می یازد و در جهت بد نام کردن سیاوش نزد کاووس شاه تلاش می کند و رفته رفته عشق آتشین او تبدیل به نفرت می شود. در فرهنگ نام های شاهنامه، در توضیح کلمه «رعنا» آمده است: «فردوسی این واژه را ضمن گفت و گوی سودابه با سیاوش آورده است که در اینجا منظور همان احمق و سیست رای و خطاب به سودابه است». (تفوی گیلانی، ۱۳۸۳: ۷۹)

کاوس کی

کاووس شاه، عاشق سودابه است و این عشق او ستدنی است. زیرا او علی رغم داشتن حرم سرا، به این زن از دل و جان عشق می‌ورزد و پاس داشت آن نیکویی را که سودابه در زمان اسارت‌ش در سرزمین هاماوران در حق او روا داشته است، به نیکی به جای می‌آورد و این همه، کاووس را شخصیتی قابل احترام می‌نمایاند.

او آن چنان به سودابه عشق می ورزد که حتی زمانی که از بی گناه بودن سیاوش اطمینان حاصل می کند، اما راضی به کیفر سودابه نمی شود و دست آخر به محض این که سیاوش نزد او پا در میانی می کند، از خطای سودابه چشم می پوشد. «در واقع کاووس در داستان سیاوش، نماینده‌ی شخصیتی باور پذیر و ترسو است. او در پایان داستان به هیچ وجه در خور عشق خونین سودابه نیست، زیرا مرد غیرت باخته‌ی ترسوی است که رستم بی هراس از او، دستان خویش را به خون سودابه آلوده می کند.» (کرمی، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰: ۵۸)

بدید اشک خونین و آن مهر او	«نگه کرد کاووس بر چهر او
فرو ریخت از دیدگان آب گرم	نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم
سوی خان سودابه بنهاد روی	تهمنت برفت از بر تخت اوی
ز تخت بزرگیش در خون کشید	ز پرده به گیسوش بیرون کشید
نجنبید بر جای کاووس شاه»	به خنجر به دو نیم کردش به راه

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۲، ۲۶۲۳، ۲۶۲۷ تا ۲۶۲۸)

بررسی داستان سیاوش و سودابه

اسطوره‌ی سیاوش از جاودانه ترین خاطرات ازلی ذهن و اندیشه‌ی ایرانیان است. در این اسطوره، جلوه‌هایی از تأثیرات اجتماعی جامعه‌ی عصر شاعر نمود می‌یابد. «شاعر، با به نمایش گذاشتن خوبی‌ها و پاکی‌های نهاد سیاوش، آرزوهای انسان را در دست یابی به خوبی‌ها و پاکی‌ها به نمایش می‌گذارد، گویی سیاوش اسطوره‌ای است که در ذهن جامعه نمود خارجی یافته است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۸۵)

«سیاوش در زندگانی خود در برابر سه آزمایش بزرگ قرار می‌گیرد: نا مادری اش،

سودابه که طهارت او را می‌آزماید، پدرش، کاووس که خردمندی او را و پدر زنش، افراسیاب که بزرگواری او را مورد آزمایش قرار می‌دهند و او از هر سه آزمایش سربلند بیرون می‌آید.» (مهاجرانی، ۱۳۷۲: ۳۰۸)

این توفیق و پیروزی در آزمون‌های دشوار موجب عزت و نیک‌نامی سیاوش می‌گردد و سرانجام سیاوش که هم چون لاله‌ای خوینی در میان دو سنگ آسیای سودابه‌ی یمنی و افراسیاب تورانی در اوج پاکی و معصومیت و آینده بینی شهید می‌شود، به یکی از آرمانی‌ترین چهره‌های پهلوانی-اسطوره‌ای مبدل می‌گردد.

عشق در داستان سیاوش

مضمون زنی که اسیر عشق پسر خوانده‌ی خود می‌شود، تازه نیست. چنین مضمونی در ادبیات مذهبی، ایرانی و غربی با روایت‌های کم و بیش یکسان آمده است. «زلیخا، سودابه و فدر^۱، هرسه، زنانی متمول و متشخص هستند که دل به پسرخوانده‌ی خود می‌بندند و عاقبت رسوا می‌شوند. سودابه، حکایت ایرانی همان حکایات است که با اندکی تفاوت در شاهنامه نقل شده است.» (حائری، ۱۳۸۳: ۵۷)

تشابه سیاوش و سودابه با یوسف و زلیخا

داستان سیاوش و سودابه از جهات زیادی با داستان یوسف پیامبر و زلیخا مشابه‌ت‌دارد که این امر بیان کننده‌ی پیوند فرهنگ دینی و ملی می‌باشد.

۱ - فدر: ترازدی راسین، نمایش نامه نویس قرن هفدهم فرانسه که در سال ۱۶۷۷ به رشتہ‌ی تحریر در آمده است. حکایت در یونان قدیم اتفاق می‌افتد و ماجراهی عشق فدر، همسر امپراطور یونان به پسر خوانده‌اش هیپولیت را بیان می‌کند. هیپولیت که در ضمن دل باخته‌ی زن دیگری است، عشق او را رد می‌کند و فدر از حسادت و انتقام جویی و تحت تأثیر دایه‌اش، او را متهم به ابراز عشق می‌نماید. امپراطور نیز پسرش را لعن می‌کند و از درگاهش می‌راند. هیپولیت هنگام ترک شهر، کشته می‌شود و فدر که زهر خورده است، پیش از مرگ، حقیقت را فاش می‌سازد.

یوسف و سیاوش، هر دو چهره ای زیبا و سیمایی برازنده در قرآن و شاهنامه دارند، یوسف آن قدر زیبا است که به موجودی فراتر از انسان تشبیه شده است: «... . فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهنهن و قلن حاش الله، ما هذا بشراً... . پس آن گاه که یوسف را دیدند، بزرگش شمردند و دست های خود را بریدند و گفتند: تبارک ا... که این پسر نه آدمی است، بل که فرشته‌ی بزرگ حسن و زیبایی است.» (قرآن مجید، یوسف: ۳۱) و سیاوش به قدری زیبا است که به قول مؤلف شاهنامه‌ی شعالی، زیبایی او حیرت انگیز بوده است: «چندان که مردم می خواستند با چشمان خود او را بخورند و بیاشامندش.» (شعالی، ۱۳۸۵: ۱۱۹)

مهر یوسف زیباروی در دل زلیخا می افتاد و مهر سیاوش، نامادری اش سودابه را گرفتار می کند.

زلیخا با فکر شومی که به سر دارد، یوسف را به اندرونی دعوت می کند و درها را می بندد و خود را در اختیار یوسف قرار می دهد؛ و سودابه نیز با سیاوش می گوید: «زمن هرج خواهی همه کام تو برآرم، نپیچم سر از دام تو» (فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۸۳)

یوسف (ع) و سیاوش، هر دو از ترس نفس به خداوند پناه می برند و سرانجام این حادثه، ناکامی دو دلداده است. به ناچار یوسف و سیاوش مجرم شناخته می شوند و شایسته‌ی کیفر و عقوبت.

در مورد اول، یوسف بی گناه تر جلوه می کند و در دومی، بی گناهی سودابه آشکارتر می شود تا جایی که حتی کاووس هم این حادثه را باور می کند و در صورت اثبات بی گناهی همسرش، قصد بریدن سر سیاوش را می پروراند.

اما عزیز مصر که فقط زلیخا را گناه کار می داند و از ابتدایوسف را به عنوان غلام برای همسرش خریده است، تقریباً بی اعتماد است و از استغفار و توبه‌ی زلیخا راضی می شود.

کاووس مانند عزیز مصر نیست، خشمگین می شود و در این حال فکری به ذهنش می رسد: روی و موی سودابه، آغشته به گلاب و مشک است، اگر دست سیاوش این بو را بدهد، او گناه کار است اما او می بوید و هیچ اثری از بو نیست.

ببوقید دست سیاوش نخست	«بدان بازجستان همی چاره جست
سراسر ببوقید هر جای او	بر و بازو و سر و بالای او
همی یافت کاووس بوی گلاب	ز سودابه بوی می و مشک ناب
نشان بسودن نبود اندر اوی»	ندید از سیاوش بدان گونه بوی

(همان: ۳۷۱، ۳۷۴ تا ۳۷۷)

کاووس و عزیز مصر هر دو سوء نیت همسران خود را در می یابند اما برای حفظ آبرو و مصلحت، سیاوش و یوسف را به بی خیالی و گذشت فرا می خوانند. «... یوسف اعرض عن هذا...: ای یوسف در گذر از این...» (قرآن مجید، یوسف: ۲۹) و کاووس این گونه می گوید:

نباید که گیرد سخن رنگ و بوی»	«مکن یاد از این هیچ و با کس مگوی
(فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۸، ۳۸۴)	

«سودابه می مغور که سه بار نافرزندی اش، سیاوش را به آغوش کشیده و نامید در برابر عشق سیاوش است، بار گناه خود را به گردن سیاوش می اندازد و او را گناه کار می داند، اما رفتار زلیخا عاقلانه تر به نظر می رسد، موضوع را به مردم می گوید و خود را از حرف های آنان می رهاند. عمل سودابه و عشقی که از آن سخن می گوید، تنها هوای نفس است و نفس خشن، از عاطفه بی خبر است.» (پاشایی، ۱۳۸۷: ۱۰) «در این دو داستان، سودابه و زلیخا هر دو سخت عاشق اند و به خاطر عشقشان از اریکه می معشوقی که مسند طبیعی زن است، پایین آمده اند و در این راه از بی اعتنایی

مشوق و ملامت دیگران و بدنامی هم ابایی ندارند. عشق در هر دو به گونه‌ای است که در نهایت به نفرت نزدیک می‌شود و هر دو حاضر می‌شوند در اوج عاشقی، مشوق خویش را با هر دسیسه و نیرنگی به کام آتش و مرگ یا حبس و بند بکشانند. به خلاف نظر کسانی که ساده لوحانه عشق را در برابر و متضاد با خشونت می‌دانند، سودابه و زلیخا ثابت می‌کنند که عشق در ذات خودش می‌تواند خشن ترین پدیده‌ی جهان و آن روی سکه‌ی نفرت باشد!!» (ربیعی کرهرودی، ۱۳۸۴: ۷)

نکات بر جسته‌ی داستان سیاوش و سودابه

داستان سیاوش و سودابه، یکی از بر جسته‌ترین ماجراهای عاشقانه‌ی شاهنامه به شمار می‌رود. در این داستان، به چند نکته‌ی مهم و بر جسته بر می‌خوریم که در ادامه هر یک را به اختصار شرح خواهیم داد.

۱ - پیشنهاد سودابه به سیاوش برای ازدواج با دختران خود

نکته‌ی شگفت در پیشنهاد سودابه به سیاوش برای ازدواج با دختران خود، سوء ظن سیاوش به این پیشنهاد است:

همی بود پیچان و خسته جگر

«نهانی ز سودابه‌ی چاره گر

همی زو بدرید بر تنش پوست»

بدانست کان نیز گفتار اوست

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۰، ۲۴۴ و ۲۴۵)

دلیل سوء ظن سیاوش به پیشنهاد سودابه را می‌توان در قالب دو فرضیه مطرح کرد: فرض اول این است که سیاوش بنا بر معصومیتی که در وجودش است، از آینده خبر دارد و فرض دیگر این که شاید خود سیاوش نیزنسبت به سودابه بی میل نیست که

این گونه از راز دل او آگاهی دارد.

۲ - گذر از آتش

به گواهی شاهنامه هنگامی که کاووس، خشمگین از سیاوش در حال صدور فرمان قتل وی است، بزرگان ایران مانع از اجرای این تصمیم عجولانه شده و پیشنهاد می‌کنند که سیاوش از آتش گذر کند. در این صورت اگر گناه کار باشد، آتش، مكافات او خواهد بود و اگر گناهی مرتکب نشده باشد، به سلامت از آتش خواهد رست. سیاوش نیز بر این حکم رضایت می‌دهد و به سلامت از آتش می‌گذرد و به این ترتیب بی‌گناهی او در مقابل چشم همگان به اثبات می‌رسد.

«چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت چو از کوه آتش به هامون گذشت

(همان: ۳۶، ۵۱۳ و ۵۱۴)

«سیاوش، گذشتن از آتش را به منزله‌ی تولدی دوباره برای خود می‌داند. زیرا همان گونه که آب، نماد زادن است، شاید بتوان عبور از آتش را گریز از مرگ و پایان مثالی وضع بودن دانست. یعنی پایان جهالت و بی مسئولیتی کودک، چنان که در آیین ملت‌هایی چون سرخ پوستان رایج است.

البته این دو عنصر آب و آتش در خواب هم بر سیاوش ظاهر می‌شوند و آن، هنگامی است که او طوفان حادثه ساز مرگ را بر آشیان زندگی اش احساس می‌کند.»

(قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۲)

در نهایت سیاوش چون اندیشه‌ی پلیدی در سر نداشت، از آتش در امان ماند. جی. سی. کوپاچی در کتاب خود با عنوان «آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» می‌گوید: «سودابه در افروختن آتش علیه سیاوش، به گونه‌ای کینه‌ی کهن خویش

از رستم را نمایان می سازد، چرا که سیاوش دست پرورده‌ی رستم است.» (کوپاچی، ۱۳۵۳: ۸۴)

شاید دلیل کینه‌ی سودابه نسبت به رستم این باشد که رستم نقش تحدید کننده‌ی شاه را دارد و مانع از نفوذ و سلطه‌ی زنانه‌ی سودابه بر دل و جان کی کاووس است. از سوی دیگر رستم، پرورنده‌ی سیاوش است؛ سیاوشی که دست رد بر عشق سودابه زده است. گویی سودابه در وجود رستم، حقارت خود را باز می‌یابد که این گونه نسبت به او کینه‌ور است.

۳ - عدم کیفر سودابه توسط کی کاووس

پس از آن که سیاوش به سلامت از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی خود را اثبات می‌کند، با پا در میانی خود، سودابه را از مجازات مرگ می‌رهاند:

«سیاوش چنین گفت با شهریار	که دل را بدین کار رنجه مدار
به من بخشن سودابه را زین گناه	پذیرد مگر پند و آید به راه»

(فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ۳۸، ۵۴۸ و ۵۴۹)

می‌توان گفت دلیل این امر، تنها محبوبیت سودابه در نزد شاه نیست. بل که همان طور که پیش از این اشاره شد، به نظر می‌رسد که سیاوش نیز دوست دار سودابه است. اما وفاداری، عنصری قوی‌تر در وجود او است و همین عنصر است که مانع می‌شود دامان سیاوش به گناه آلوده گردد.

کاووس نیز به چند دلیل سودابه را از مجازات معاف می‌کند: اول آن که سودابه در گرفتاری کاووس در هاماوران، با او هم دردی کرده و در سخت ترین شرایط، وفاداری خود را نسبت به او نشان داده است. ضمن این که سیاوش، قلبی مهربان دارد و خواهان کیفر دیدن سودابه نیست. کاووس نیز از عشق سودابه به سیاوش آگاه گشته

و خود، دل در گرو سودابه دارد، بنابراین از گذشت سیاوش سود می جوید و از گناه

سودابہ چشم پوشی می کند:

«بهانه همی جست زان کار، شاه بدان تا بیخشد گذشته گناه

سیاوش را گفت بخشیدمش از آن پس که خون ریختن دیدمش»

(همان: ۵۵۲ و ۵۵۳)

۴ - آگاهی سپاوش از سرنوشت خود

در آن زمان که سیاوش با همسرش فرنگیس به راز گفتن پرداخته است، سرنوشت و عاقبت کار خود را نزد فرنگیس پیش گویی می کند:

«از این پس به فرمان افراسیاب مرا تیره بخت اندر آید به خواب

بیرند بی بی گنه بی سرم ز خون جگر برنهند افسرم

نه تابوت یا بم نه گور و کفن
نه بیر من پکرید کسی ز انجمن»

(همان: ۱۴۱، ۲۱۸۶ تا ۲۱۸۸)

آگاهی سیاوش از سرنوشت خود را می‌توان به ارتباط او با سروش مربوط دانست. «سیاوش در بیداری و خواب، تجسم و ظاهری از ایزد سروش است. او چون سروش، پارسای خوش اندام جهان آرای مقدس، سرور راستی و وابسته به ایزد مهر است. از ایران می‌گریزد و تن به مرگ می‌دهد تا «مهر دروج» نباشد. او هم پیمان دار و در عشق و مرگ، «تن فرمان» است. پاره‌ای از خصال این مرد، چون پرتوی از ویژگی‌های آن ایزد می‌نماید. سیاوش، انسانی سروشانه و قربانی و شهیدی است با ویژگی‌های آن.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۱۶۶ و ۱۶۷)

۵ - مرگ سیاوش

پیش‌عظمی از شاهنامه‌ی فردوسی، با زندگی و مرگ سیاوش و استمرار توختن

کین او، هم پیوند است. در کشتن این قهرمان که به اعتقاد دکتر قدمعلی سرامی، «تنها نماد معیار فرهنگ و فرمان ایران باستان است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۴۹)، دو دست را از دو سوی در کار می بینیم: از یک سو دست نا مادری او، سودابه‌ی تازی تبار که از سرمهربانی به سوی سیاوش دراز است و از دیگر سو، دست افراسیاب ترک نژاد که از روی آزمندی و خامی بر او آویخته است.

پس از آن که سیاوش به توران پناهنده می شود، افراسیاب بنا به توصیه‌ی پیران، دختر خود فرنگیس را به او به زنی می دهد و از این ازدواج، کی خسرو به دنیا می آید. مدتی بعد در اثر بد گویی‌های مکرر گرسیوز، برادر افراسیاب در مورد سیاوش، افراسیاب از ترس از دست دادن تاج و تختش به وسیله‌ی سیاوش، دستور قتل وی را صادر می کند و سرانجام سیاوش به دست دو ترک به نام‌های گروی زره و دمور کشته می شود و بدین ترتیب ظاهراً حمامه‌ی سیاوش به اتمام می رسد. اما این پایان ماجرا نیست، بلکه آغاز کار است؛ آغاز کینه‌ای چند هزار ساله و جنگ‌های خونین و درازمدت میان دو ملت ایران و توران و ننگی بر پیشانی دشمنان ایران زمین.

۶ - کین خواهی رستم

هنگامی که خبر کشته شدن مظلومانه‌ی سیاوش به ایران می رسد، سرتاسر ایران زمین را ماتم و اندوه فرا می گیرد و فردوسی حکیم، اندوهناک ترین شعرها را در سوگ سیاوش می سراید:

بدان سوگ بسته به زاری میان «برفتند با مسویه ایرانیان

همه دیده پر خون و رخساره زرد زبان از سیاوش پر از یاد کرد»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۰، ۲۵۹۶ و ۲۵۹۷)

و زمانی که رستم داستان غم انگیز قتل سیاوش را می شنود، از فرط اندوه، بی

هوش می گردد و یک هفته با زabilian بر این مصیبت سوگواری می کند:

«همه شهر ایران به ماتم شدند

به در گاه بنشست پر درد و خشم»

(همان: ۱۷۲، ۲۶۲۹ و ۲۶۳۰)

و بدین گونه نخستین سوگواری‌ها در ماتم سیاوش برگزار می شود.

سیاوش، دست پرورده‌ی رستم است، زمانی که کودکی بیش نبود، مهر او در دل رستم افتاد و رستم بر آن شد تا وی را در کنار خود پرورش دهد. بنابراین رستم، استاد رزم و بزم و کمالات انسانی سیاوش است، اما شخصیت سیاوش چندان از زندگی رستم جدایی ناپذیر است که می توان گفت «اگر سیاوش نبود، رستم، رستم نمی شد. قسمت عمدۀی شخصیت جهان پهلوان رستم در کین خواهی سیاوش پرورده می شود و در همین دوره است که وی از پهلوان بزرگ، به انسان بزرگ ارتقا می یابد.»

(اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۸۹ و ۹۰)

rstm چنان از مرگ مظلومانه‌ی سیاوش اندوهناک و خشمگین می شود که بدون درنگ کمر به کین خواهی سیاوش می بندد:

«به یزدان که تا در جهان زنده ام

به کین سیاوش دل آکنده ام

(فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۳، ۲۶۳۹)

rstm همواره بر این عقیده است که بزرگ‌ترین مصیبت زندگی او و بزرگ‌ترین مصیبت ایران، قتل سیاوش بوده است. به همین دلیل سپاهیانش را آماده کرده و ابتدا روی به درگاه کاووس می نهاد و سودابه را که مسبب اصلی قتل سیاوش است، از کاخ و سراپرده اش به زاری بیرون می کشد، از موهايش می گیرد و او را با خنجر از میان به دو نیمه می کند و می کشد،

بی آن که حتی کاووس که سخت دل سپرده‌ی این زن است، کم ترین عکس

العملی نشان دهد یا این عاقبت شوم را ناخوش دارد.

به این ترتیب جهان پهلوان، سودابه را به مكافایت و پاد افره نیرنگ خویش می‌رساند. البته اگرچه از دیدگاه جامعه شناختی، سودابه کیفر گناهش را دیده است، اما از دیدگاه اسطوره شناختی، این مرگ علتی به زیبایی عشق دارد.

دکتر قدمعلی سرامی معتقد است: «سیاوش درنیافت که سودابه در عشق خویش صادق است که هیچ پندار و گفتار و کرداری را از خدا و شوی و فرزندان پنهان نمی‌کند... . تنها گناه سودابه این است که عشق پاک و شعله ور خویش را به مردی سرد مزاج و ناآگاه از مهرورزی اظهار کرده است؛ مردی که حتی مهریانی مادر را نیز نوبر نکرده بود. سیاوش، مهری بود بی نار و آتشینی عشق سودابه می‌توانست ثنویت درونی آفتاب را در او به بار بنشاند... ». (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۱)

«قابل سیاوش و سودابه در واقع رویارویی عقل و عشق است که پیکرینگی پذیرفته است. عاشق از بند همه چیز و همه کس، حتی خودی خویش رسته است.» (همان: ۴۸)

rstم پس از کشتن سودابه، به توران لشکر می‌کشد و با بی رحمی انتقام سیاوش را از افراصیاب و تورانیان می‌ستاند.

براین کینه دادم دل و جان و تن	«به گردان چنین گفت رستم که من
نبندد کمر نیز یک نامدار	که اندر جهان چون سیاوش سوار
چنین کینه را خرد نتوان شمرد	چنین کار یکسر مدارید خرد
زمین را ز خون، رود جیحون کنید	ز دل ها همه ترس بیرون کنید

(فردوسي، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۶۳۵، ۲۶۳۸ تا ۲۷۲)

بر اساس دیدگاه ایران باستان و آن چه که در شاهنامه وجود دارد، کیفر، روندی است خدایی و مكافایت، قاموس طبیعت است، بنابراین آن کس که کین کشته ای را

باز می‌ستاند، در راستای تقدیر عمل کرده است. بر اساس این دیدگاه، رستم نیز در کین خواهی سیاوش وظیفه‌ی خویش را به انجام رسانیده و در راستای تحقق تقدیر گام برداشته است.

تأثیر اسطوره‌ی سیاوش بر ادبیات فارسی

اسطوره‌ی کشته شدن مظلومانه‌ی سیاوش و انعکاس آن در ادب فارسی، جایگاه ویژه‌ای دارد و همواره یکی از تلمیحات

دل نشینی بوده است که شاعران برای ابراز عواطف خویش از آن سود جسته‌اند و ابعاد مختلف شخصیت او هم چون تعهد نسبت به پیمان، پاکی نفس، عدم خیانت و خردمندی را در آثار و سخنان خود منعکس کرده‌اند.

«خون سیاوش»، «کین سیاوش» و «گیاه پرسیاوشان» از جمله مواردی است که در اشعار شاعران فارسی زبان برای بیان مقاصدی خاص راه یافته‌اند:

- «شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلمه‌ی خون سیاوشش باد»

(دیوان حافظ، ۱۳۷۷: ۷۲)

- «من کلام آخرین را

بر زبان جاری کردم

هم چون خون بی منطق قربانی بر مذبح

یا هم چون خون سیاوش.» (شاملو، ۱۳۸۴: ۷۳۶)

اشارات داستانی مربوط به سرنوشت سیاوش، در آثار نویسنده‌گان نیز تبلور یافته است که ملموس ترین نمونه‌ی آن، رمان «سووشوون» نویسنده‌ی سیمین دانشور است. «سیمین دانشور در این رمان، داستان سیاوش و سودابه را در نظر داشته است. قهرمان «سووشوون» که یوسف نام دارد و از همکاری با نیروهای اجنبی امتناع می-

ورزد، سرانجام به سرنوشتی مانند سیاوش مبتلا می‌گردد و جان خود را بر سر مجاهدت‌های خویش می‌بازد.

سوگواری «زری»، قهرمان زن رمان «سروشون» در مرگ شوهرش یوسف، یکی از مؤثرترین و عمیق‌ترین صحنه‌های رمان را تشکیل می‌دهد و یکی از بدیع‌ترین و زیباترین قطعاتی است که به فارسی نوشته شده است. (حسینی اصل، ۱۳۷۸: ۴۰) سیمین دانشور در چندین جای رمان، از اسطوره‌ی سیاوش برای فضا سازی داستان بهره جسته است. مثلاً در صحنه‌ای از رمان، از چادر نقاشی شده‌ای سخن به میان می‌آید که یکی از نقاشی‌هایش این گونه توصیف می‌شود:

«... ملک سهراب اشاره به نقش سر بریده‌ای در یک تشت پر از خون کرد. دور تا دور تشت پر از خون، لاله روییده بود و یوسف گفت: این سیاوش است...» (دانشور، ۱۳۴۸: ۱۲۴)

خیانت از نگاه فردوسی

فردوسی که به اعتقاد بسیاری از بزرگان ادب فارسی، نجیب‌ترین و اخلاقی‌ترین چهره‌ی ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی است، به همان اندازه که خلقیات خوب را توصیف می‌کند، در لای داستان‌ها به نکوهش اخلاق‌زشت و مذموم قهرمانان می‌پردازد.

او که خود نمونه‌ای است از تبلور مفاهیم اخلاقی در خدمت یک آرمان بلند، به تحسین اخلاقیات می‌پردازد و مفاهیم اخلاقی را با مثال‌های عینی خود در داستان‌ها برجسته می‌نماید.

در شاهنامه، مفاهیمی چون نیکی و بخشش، داد و دادگری، قناعت، توکل، صداقت، وفای به عهد و پیمان، تواضع، گذشت، صبر و برداری، مهربانی، مشورت، رازداری،

شکر و سپاس، پرهیز از گناه، دورنگری و عاقبت اندیشی، دعا و نیایش و... به عنوان اخلاقیات نیک مطرح و ستوده شده است.

اما در مقابل این صفات پسندیده‌ی اخلاقی، خوی‌های زشت و مذمومی چون دروغ و دروغ‌گویی، کینه ورزی و ستیزه جویی، حرص و آز، رشک و حسد، ظلم و بیدادگری، تکبر، خشم، هوا و هوس و... به عنوان رذایل اخلاقی مطرح شده و به شدت مورد انتقاد فردوسی قرار گرفته است.

به عنوان مثال، فردوسی در عین حالی که از وفاداری سودابه با کاووس در دوران زندانی بودنش در هاماوران می‌گوید، از بی تقوایی او با سیاوش و خیانتش نسبت به کاووس نیز سخن می‌راند.

یا در داستان رستم و تهمینه، رستم تا زمانی که موبد عقد میان او و تهمینه را جاری نکرده است، به وی نزدیک نمی‌شود و این نکته، دین ورزی و تقيید به اخلاقیات در ضمیر فردوسی حکیم را به نمایش می‌گذارد.

علاوه بر شاهنامه، در منابع دینی ما نیز اخلاق جایگاه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که از آن به عنوان «پایه‌ی دین» نام برده شده است.

به تعبیری دیگر «خداوند، بزرگ‌ترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضایل است و قرب و نزدیکی به او، جز از طریق چنگ زدن به اخلاق الهی امکان پذیر نیست. پس فضایل اخلاقی مایه‌ی نجات و رستگاری انسان و رساننده‌ی او به سعادت ابدی می‌باشد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۳)

نخستین فیلسوفی که اخلاقیات را وارد فلسفه کرد، سقراط، فیلسوف یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد بود. «سقراط، پایه‌ی اخلاق را زشتی و زیبایی عنوان کرد و به طور مفصل و گسترده درباره‌ی خوبی «عدالت و نیکوکاری» و بدی «ظلم و فساد» بحث کرد و روشن گردانید که عدالت، رفتاری به جا می‌باشد و هر رفتاری در جای

خود زیبا است و هر زیبایی، دوست داشتنی و خوب است.» (علوی سرشکی، ۱۳۸۹:

۱۵ اردیبهشت)

با ورود اخلاقیات به فلسفه، فصل جدیدی از مناظرات فلسفی به وجود آمده و نظریه پردازان و فلاسفه‌ی جهان به ارائه‌ی نظریات متعددی در این خصوص پرداخته‌اند. فردوسی نیز هنگامی که پا به عرصه‌ی حمامه می‌نهد، مانند فلسفه و دین، نسبت به اخلاق و اخلاقیات بی تفاوت نبوده و می‌بینیم که در کنار خلق صحنه‌های جنگ و ایران پرستی، در بزرگ‌ترین کتاب حمامی ادب فارسی، بر آموزش و تأکید بر آموزه‌های اخلاقی همت می‌گمارد.

دلیل وجود موضوعات حکمی و اخلاقی در شاهنامه را می‌توان پند آموز بودن شخصیت شاعری و فردی فردوسی دانست. فردوسی در نصیحت و پند آموزی اخلاقی، هم ردیف با مخاطب قرار می‌گیرد و از نگاه او به دنیا می‌نگرد و به همین دلیل مخاطب شاهنامه هیچ گاه خود را از فردوسی جدا نمی‌بیند.

در شاهنامه نگرش شاعر و مخاطب در هر افقی، در یک سطح قرار دارد و شاعر، گاه پند و اندرز خود را از طریق شخصیت‌های داستان‌ها، پهلوانان و قهرمانان به مخاطب خود القا می‌کند و گاهی نیز از زبان افراد مجھولی با عنایون مختلف همچون موبد پیر، دهقان سخنگوی، پیر پاک دل و... به بیان نصایح می‌پردازد. این شخصیت‌ها کسانی هستند که ما هیچ گاه به هویت آن‌ها پی‌نمی‌بریم اما گفته‌های آنان مانند سخنان بزرگان گذشته، ارزش مند و قابل توجه است.

نتیجه گیری

پس از بررسی اجمالی انواع خیانت در شاهنامه، به این نکته می‌رسیم که فردوسی در اثر جاودان خود از دیدگاه‌های مختلف به این صفت ناپسند اخلاقی نگریسته

است. اما آن چه که جالب به نظر می‌رسد، این است که شاهنامه همواره در مقابل همه‌ی این موارد موضع یکسانی داشته است: در همه جای شاهنامه، خیانت مذموم بوده و شخص خیانت کار اگرچه در ابتدا پیروزی‌هایی به دست می‌آورد، اما در نهایت به سزای اعمال ننگین خویش می‌رسد.

اما شاهنامه از این موضوع نیز غافل نمانده است که خیانت اثر خود را بر روی جامعه گذاشته و ممکن است به قربانی شدن قهرمانان و تغییر مسیر تاریخ منجر شود. به عبارت دیگر اگرچه خیانت کار در انتهای به سزای عمل خویش می‌رسد، اما روی دادن عمل، تبعات جبران ناپذیری داشته که به مرگ رستم‌ها و سیاوش‌ها می‌انجامد. در واقع فردوسی در شاهنامه علاوه بر موضع گیری اخلاقی در برابر بحث خیانت، به بررسی نتایج جامعه شناختی آن نیز دست می‌زند و همچنین عوامل روان شناختی را که چون حسادت، عشق و... در انگیزه‌ی خیانت مؤثرند، مورد بررسی قرار می‌دهد. تکرار عنصر خیانت در طول سال‌ها و قرن‌هایی که داستان شاهنامه پیش می‌رود، به نوعی بیان کننده‌ی این نکته است که این امر در سال‌ها و قرن‌های پس از شاهنامه نیز ادامه یافته و همواره ناپسند و مذموم بوده است.

شاهنامه نه تنها یک روایت تاریخی از حوادث زندگی گذشتگان و پادشاهان است، بل که کتابی آموزنده محسوب می‌شود در باره‌ی اخلاقیات و آن چه که انسان باید «باشد» (نه آن چه که «هست»).

فهرست منابع و مأخذ

- آریا، داریوش. آخرین نبرد و مرگ رستم، تهران: حافظ نوین، ۱۳۷۲.
- اخوان ثالث، مهدی. مجموعه‌ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان»، تهران: زمستان، ۱۳۷۹.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. داستان داستان‌ها، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- بولن، جین شینودا. نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان، ترجمه‌ی آذر یوسفی، تهران: روشنگران، ۱۳۷۳.
- پاشایی، محمد رضا. مقاله‌ی «مقایسه‌ی اجمالی داستان یوسف پیامبر و سیاوش»، روزنامه‌ی کیهان، ۱۳ مهر ۱۳۸۷.
- پژشکی، نجمه السادات. مقاله‌ی «رستم و شغاد»، مجله‌ی کیهان فرهنگی، آبان ۱۳۸۲، ش ۲۰۵.
- تقوی گیلانی، محمد حسین. فرهنگ نام‌های شاهنامه، مشهد: عروج اندیشه، ۱۳۸۳.
- تعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. شاهنامه‌ی ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه‌ی محمود هدایت، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- جوانشیر، ف. م. حماسه‌ی داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه‌ی فردوسی، تهران: قلم فردا، ۱۳۸۳.
- جوهری، شکیبا سادات. مقاله‌ی «پیامدهای زیان بار کینه توزی»، روزنامه‌ی آرمان، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹.

- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد. دیوان اشعار، با استفاده از نسخه‌ی صحیح شده‌ی محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات گنجینه، ۱۳۷۷.
- حائری، شهلا. مقاله‌ی «سودابه‌ای دیگر»، ماه نامه‌ی بخارا، ش ۳۸، مهر ۱۳۸۳.
- حریری، ناصر. سرگذشت قهرمانان شاهنامه، ج ۲، بابل: آویشن، ۱۳۷۹.
- حسینی اصل، شعبان. مقاله‌ی «ازسوگ سیاوش(سووشون)»، نشریه‌ی آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۳۵، سال چهاردهم، زمستان ۱۳۷۸.
- حنیف، محمد. قابلیت‌های نمایشی شاهنامه، تهران: سروش، ۱۳۸۳.
- دانشور، سیمین. سووشون، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.
- دین پرور، جمال الدین. از پارسایان برایم بگو: ترجمه‌ی خطبه‌های نهج البلاغه پیرامون تقوی، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.
- ربیعی کره‌ودی، فاطمه. مقاله‌ی «زلیخا و سودابه در هماوردهای نیرنگ» – تحلیل تطبیقی داستان سیاوش شاهنامه با یوسف (ع)، روزنامه‌ی آفتاب یزد، ۸ بهمن ۱۳۸۴.
- رحیمی نژاد، کاظم. تجربه‌های همه تلخ (نگاهی به سروده‌های مهدی اخوان ثالث)، تهران: آفرینه، ۱۳۸۱.
- rstgkar farsi، منصور، بیست و یک گفتار درباره شاهنامه و فردوسی، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۶۹.
- rstgkar farsi، منصور. فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- زارع، حسن. مقاله‌ی «کینه توzi، گذشت، دین و سلامتی»، سایت روان شناسی.
- سرامی، قدمعلی. از رنگ گل تا رنچ خار: شکل شناسی داستان‌های شاهنامه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- سرامی، قدم علی. مقاله‌ی «تحلیلی نو از داستان سیاوش و سودابه»، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۵، اردیبهشت ۱۳۸۸.

- شاملو، احمد. مجموعه‌ی آثار، دفتر یکم: شعرها، تهران: نگاه، چ ۶، ۱۳۸۴.
- عابدی ورکی، آزیتا. تحلیل جامعه‌شناختی داستان سیاوش در شاهنامه‌ی فردوسی [پایان نامه]، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات [مشهد]، ۱۳۸۴.
- علوی سرشکی، سید محمد رضا. مقاله‌ی «سقراط پایه گذار فلسفه‌ی اخلاق فضیلت محور»، پایگاه تخصصی فلسفه و کلام، فروردین ۱۳۸۹.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چ ۱۰، ۱۳۸۸.
- قاسمی، عباس. خون سیاوش، تهران: پگاه، ۱۳۸۷.
- قرآن مجید، ترجمه‌ی استاد مهدی محیی الدین الهی قمشه‌ای، خط: عثمان طه، تهران: الواهب الهی، ۱۳۸۸.
- کاووه، سعید. همسران و بی وفایی و خیانت: بررسی عوامل مؤثر و شناخت ویژگی‌ها و عوامل تشکیل‌دهنده و پی آمده‌ای ناشی از عارضه‌ی بی وفایی و خیانت میان همسران، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- کرمی، محمد. حماسه‌ی حماسه‌ها، تهران: ویسمن، ۱۳۷۱ – ۱۳۷۰.
- کوپاچی، جی. سی. آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه‌ی جلیل دوست خواه، تهران: انتشارات بنیان فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- متقی، سعیده. مقاله‌ی «بحran خیانت و زندگی روزمره؛ چرا انسان‌ها دیگر اعتماد نمی‌کنند؟»، مجله‌ی موج اندیشه، ۱۹ دی ۱۳۸۸.
- محلاتی، طاهره. تراژدی آفرینی در سه داستان شاهنامه (ایرج، رستم و سهراب، سیاوش) [پایان نامه]، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، ۱۳۸۴.
- مسکوب، شاهرخ. سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، تهران: خوارزمی، چ ۵.
- . ۱۳۵۷

۲۰۲

مکارم شیرازی، ناصر. اخلاق در قرآن، ج ۱، تهران: تاریخ ما، ۱۳۸۱.

مهراجرانی، سید عطاء... . حماسه‌ی فردوسی: نقد و تفسیر نامه‌ی نامور، ج ۱، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.

نگهبان، حمید رضا. سرگذشت رستم: داستان تولد و مرگ رستم (به همراه شرح ابیات و واژه‌های دشوار و برگردان متن منظوم به نظر)، مشهد: شرکت به نشر، ۱۳۸۱.

نوروزی، غلامرضا. مقاله‌ی «چند کلمه درباره‌ی مقاله‌ی (تحلیلی نو از داستان سیاوش و سودابه) نوشته‌ی دکتر قدمعلی سرامی، کتاب ماه ادبیات، ش ۴۰، مرداد ۱۳۸۹.